

## بسم الله الرحمن الرحيم

- ✓ نویسنده آنچه ذیلاً می‌آید هیچگونه ادعایی مبنی بر انتساب این عبارات به استاد گرانقدر ندارد.
- ✓ از آنجاکه متن کتاب شریف نهاییه از نرم‌افزار نور برداشته شده است، استفاده از این متن صرفاً برای ۱-طلاب و ۲-دارندگان نرم‌افزار آثار علامه طباطبائی (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) مجاز است.
- ✓ استاد گرانقدر در ابتدای شروع درس شریف نهاییه، خواندن نماز شب را شرط حضور در کلاس عنوان فرمودند؛ طبعاً این شرط درباره استفاده از این متن نیز جاری است.

#جلسه ۱۲۲: ۹۸۰۸۲۹

يَا عَلِيُّ ارْبَعٌ يَذْهَبْنَ ضَلَالًا [در نسخه من لایحضر بجای ضلالا، ضیاعاً آمده است. چهار کار است که به هدر میرود و بیهوده است یا منجر به ضیاع و ضایع شدن امکانات میشود] الْأَكْلُ بَعْدَ الشَّبَعِ [بعد از سیری دوباره بخورد. بخش قابل توجهی از حکمت انسانی و الهی و نیز ریاضت و تربیت نفس، در همین غذاخوردن و تنظیم خوراک است. دنیایی از حرف در اینجا هست. گرچه ما اغلب کوتاهی میکنیم اما روایات در این زمینه الی ما شاء الله وجود دارد. بطور کلی پرخوری هم برای بدن و هم برای فکر و هم برای روح انسان مضر است. موجب بیماری‌های فراوان برای بدن میشود. فکر را از تیزی می‌اندازد زیرا خماری و گیجی می‌آورد. خلاصه اگر دنبال ریاضت کشیدن هستیم این معنا خیلی خوب است.] وَ السَّرَاجُ فِي الْقَمَرِ [وقتی ماهتاب است از چراغ استفاده کنی. البته دقت دارید که بحث مورد نیست. صحبت بر سر اصل اتلاف امکانات است. وقتی میشود از چیزی استفاده نکرد و امکانات موجود کفایت میکند، طبیعتاً استفاده از آن چیز، اسراف خواهد بود] وَ الزُّرْعُ فِي الْأَرْضِ السَّيْحَةِ [کشت در زمینی که شوره‌هایش بالا آمده است. خب عاقل چنین کاری نمیکند. گفتیم که اینها مورد است و باید تنقیح مناط نمود. مثلاً در بحث تربیت، افرادی هستند که ذوقی بودن در این مسیر را ندارند خب روی اینها باید در همان راستای استعدادشان و به مقدار ذوقشان سرمایه‌گذاری کرد و اینکه دائماً برای او وقت بگذارید و تلاش کنید او را به مسیر علوم الهی بیاورید خلاف عقلانیت است. باز هم میگوییم آنچه حضرت ﷺ فرمودند، مورد است؛ مانند این آیه که «وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِهَا» که گرچه ظاهرش سخنی بدیهی است ولی دنیایی از معارف در دل آن هست. وقتی به روایات نگاه میکنیم میگویند همین معنای بدیهی را فهمیدید؟ حالا بدانید که اگر میخواهید به رسول الله ﷺ برسید باید از امیرالمؤمنین ﷺ وارد شوید. خب این سخن، روح همان آیه است ولی دنیای جدیدی بروی انسان باز میکند. حالا همین معنا را بسط بدهیم. از هر جا و در هر کاری که میخواهید وارد شوید باید از طریق ویژه خودش وارد شوید. دوباره عالمی دیگر باز میشود. خلاصه، معنای روایت این است که در مسیر فعالیت‌هایتان استعدادشناسی کنید و مخاطبتان را بشناسید] وَ الصَّنِيعَةُ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهَا [احسان به کسانی که اهلیت آن را ندارند. احسان یعنی تفضل و توجه بیش از حد متعارف. کسی که نه ارزش شما و نه ارزش کار شما را میفهمد خب چه لزومی دارد انسان به او توجه بیش از حد کند. باور کنید اگر همین چهار مطلب از این روایت که امروز خواندیم در زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی رعایت شود تمام است. مشکل ما در عمل کردن به دانسته‌ها است. آیت الله بهجت همیشه همین سفارش را میکردند. بنده بارها دیدم بزرگانی را که وقتی از توفیق‌اتشان میپرسیدم میفرمودند ما به یک روایت عمل کردیم و عمل به همان یک روایت اوضاع ما را خیلی بهتر و بلکه عالی کرد. ان شاء الله همه ما موفق باشیم در عمل کردن به آنچه که معصومین علیهم السلام مطرح میفرمایند.]

## تحلیل هویت عرض: ۱

هذا هو المشهور و قد تقدم أن العرض من مراتب وجود الجوهر

آنچه تا اینجا گفتیم مشهور میان حکما بود یعنی تا قبل از ملاصدرا اینگونه میگفتند که برای محمول‌های بالضمیمه، -غیر از آن ساحتی از وجود که ماهیت انسان را به شما میدهد-، باید یک ساحت وجودی دیگر (همان وجود سفیدی) را در نظر بگیرید تا این حمل صورت پذیرد. اما حکمت متعالیه اثبات کرد که عرض، از مراتب وجود جوهر است.

<sup>۱</sup> استاد در انتهای جلسه ۱۲۱ دقایقی پیرامون تحلیل هویت عرض صحبت فرمودند و در جلسه ۱۲۲ پس از بیان حدیث، این مطلب را تفصیل دادند؛ فلذا آنچه در اینجا آمده تلفیقی از هر دو جلسه است. همچنین برخی از عبارات را از مرحله ۲ فصل ۳، فروعات، فرع اول (که آنجا نیز مربوط به تحلیل هویت عرض -البته بطور مختصر- بود) برداشتم.

علامه میگویند: «اینکه برخی از عرضی‌ها بالضمیمه و برخی دیگر من صمیمه هستند، دیدگاه مشهور (مشاء) است ولی قبلاً گذشت که اعراض از مراتب وجود جوهر است»<sup>۲</sup> خب اگر خاطرتان باشد قبلاً<sup>۳</sup> فرمودند: «آن وجود الأعراض من شوون وجود الجواهر التی هی موضوعاتها». خلاصه سوال این است که علامه در عبارت مانحن فیه چه میخواهند بگویند؟

### تفسیر نادرست از عبارت علامه به همراه نقد و بررسی

حضرت آیت الله مصباح و استاد فیاضی و برخی دیگر از اساتید، این قسمت از عبارت را اینگونه معنا کرده‌اند که بر اساس دیدگاه نهایی صدرالمتألهین در نسبت بین جوهر و اعراض، اساساً دیگر محمول بالضمیمه نخواهیم داشت یعنی هر چه هست محمول من صمیمه است. بخاطر اینکه اعراض از شوون و مراتب وجود جوهر هستند یعنی کانه همگی از ذات خود جوهر انتزاع میشوند.

در نقد این سخن میتوان گفت: بله ممکن است عبارت علامه در چنین معنایی ظهور داشته باشد؛ اما سوال این است که آیا صدرالمتألهین در دیدگاه نهایی خودش، واقعاً بدنبال این است که بگوید حمل تمام اعراض بر جوهرهایشان بنحو من صمیمه است و در این فضا دیگر محمول بالضمیمه نداریم؟

بنده (استاد) در هیچ‌جا چنین چیزی ندیدم<sup>۴</sup> و بلکه بسیاری از جاها ملاصدرا بحث محمول بالضمیمه و من صمیمه را مطرح میکند. افزون بر این، بلحاظ نگاه فلسفی و نظر به واقعیت مسأله نیز طرحی که ملاصدرا داده است موجب از میان رفتن محمول‌های بالضمیمه نمیشود.

خصوصاً با تعبیری که علامه در اینجا بکار بردند. زیرا اگر "شوون" موهم این تفسیر نادرست باشد، "مراتب وجود" چنین ایهامی ندارد.

حقیقت این است که صدرالمتألهین با این دو تعبیر (شوون و مراتب) بدنبال بیان این نکته مهم است که در کلمات پیشینیان، کیفیت انضمام عرض به جوهر چندان واضح نبود. توضیح اینکه در فضای قبل از ملاصدرا اعراضی مانند سفیدی را محمول بالضمیمه میدانستند بدین معنا که در اینجا دو وجود و دو ماهیت داریم، وجود ۱ ماهیت جسم را به ما میدهد و وجود ۲ ماهیت سفیدی را. البته مسلماً و به قرائن فراوانی که در کلمات خود مشاء وجود دارد مراد آن‌ها از ضمیمه، این نیست که اینها دو قلمبه مجزا از هم‌اند که بعد می‌آیند و به هم می‌چسبند؛<sup>۵</sup> منتها این حکما در ادامه نمیتوانستند تحلیل روشنی از ارتباط و انضمام جوهر و عرض تحویل بدهند. یعنی برای آنها مشخص نبود که جوهر و عرض بلحاظ هستی‌شناسانه چگونه با هم مرتبط میشوند.

<sup>۲</sup> مرحله ۲ فصل ۳، فروعات، فرع اول. در آنجا نیز استاد به تحلیل هویت اعراض و مقایسه آنها با معقولات ثانی فلسفی پرداختند. با این تفاوت که در آنجا ناظر به بحث وجودات لغیره و شأن فی غیره آنها و شدت ارتباط آنها با وجودات فی نفس لفسفه، تحلیلی از مطلب را بیان نمودند.

<sup>۳</sup> استاد فرمودند البته با توجه به آثار مفصل صدرالمتألهین، هیچ بعید نیست کسی بتواند چنین چیزی را بیابد. فافهم.

<sup>۴</sup> این نکته را خیلی دقت کنید. متأسفانه برخی که تلقی نادرستی دارند گمان میکنند آنچه که در قوطی رنگ است عرض است! حقیقت این است که عرض، هیچ لایه‌ای از لایه‌های جسمانی را تشکیل نمیدهد. نسبت دقیق عرض به جوهر، مثل نقطه به خط است، خط به سطح، سطح به جسم تعلیمی و جسم تعلیمی به جسم طبیعی است.

در چنین فضایی صدرالمآلهین گفت: انضمام عرض به جوهر، از سنخ تشکیک و علیت است. عرض بلحاظ وجودشناختی، ضعیف‌شده جوهر است یعنی بین جوهر و عرض، یک حالت تشکیکی و علی معلولی برقرار است. اعراض، دامنه‌های وجودی جوهر هستند. و از آنجا که ملاصدرا معلول را شأن علت میداند لذا فرمود: عرض، شأن و مرتبه‌ای از مراتب وجود جوهر است.

شأن، حکایت از اتحاد شدید دارد اما باید دقت کرد که این شدت اتحاد، سبب نمیشود اعراض، معقول ثانی فلسفی جوهر باشند. یعنی اینگونه نیست که از همان متن و حیثیتی که جوهریت را انتزاع میکنیم عرضیت را هم انتزاع کنیم. همچنین اینگونه هم نیست که از همان ساحتی که معقولات ثانی فلسفی را میگیریم، عرضیت را اخذ کنیم. عرض از دامنه‌ها، از مرحله فعل، از مرحله معلولیت انتزاع میشود.

به همین خاطر ملاصدرا در استدلال بر حرکت جوهری میفرماید: چون اعراض که معالیل جوهر هستند تغییر میکنند پس معلوم میشود که خود جوهر -یعنی علت- نیز متغیر است.

بنابراین معنای سخن صدرالمآلهین این است که اعراض بالضمیمه، کماکان بالضمیمه هستند. یعنی کماکان برای حمل بیاض بر جسم باید بیاض به او ضمیمه بشود اما این ضمیمه، جوشیدن از دل خود جوهر بنحو تکوینی است. این هستی از خودش بروز سفیدی میدهد. ولی این سفیدی، غیر از مرحله ذات جوهر است.

پس ملاصدرا نیز مانند مشاء گفت که حمل اعراض بر جوهر، بنحو بالضمیمه است اما برای این انضمام، تحلیل هم ارائه داد.

### تفسیر مختار از عبارت علامه

حالا پس از روشن شدن این نکات دوباره به سراغ تفسیر عبارت علامه میرویم: در یک تفسیر ساده میتوان گفت همانگونه که در علم اصول، بسیاری چیزها مفهوم ندارند، عبارت علامه نیز در اینجا هیچ مفهومی ندارد در نتیجه مراد این است که: «مشهور آنگونه گفتند. همچنین گذشت که عرض از مراتب وجود جوهر است» یعنی جمله دوم، خنثای خنثی است.

اما برخلاف آنچه در علم اصول میگوییم، خودمان که میفهمیم، قطعاً علامه با این عبارت میخواهند مفهومی را برسانند.

بنظر میرسد مفهوم این عبارت دقیقاً برعکس تفسیر آیت الله مصباح است. بدین معنا که «مشهور میگوید برخی از اعراض، بالضمیمه اند و برخی دیگر من صمیمه؛ ولكن اعراض همگی جزو مراتب وجود جوهرند یعنی اساساً حمل تمام اعراض (مقولات نه گانه عرضیه) بر جوهرهایشان بنحو بالضمیمه است. بله چیزی که هست شدت انضمامها متفاوت است.» خب اینجا سوال میشود که پس اینکه فرمودید عرضی بر دو قسم (بالضمیمه و

من صمیمه) است باطل میشود؟ پاسخ این است که خیر، عرضی بر دو قسم است: یکی همان عرضیات تسعه که همگی بالضمیمه‌اند و دیگری معقولات ثانی فلسفی که همگی من صمیمه‌اند.<sup>۵</sup>

## ملاک‌های سه‌گانه تمیز ذاتی از عرضی

و يتميز الذاتی من غیر الذاتی بخواصه التي هی لوازم ذاتيته

ذاتی یکسری خواص و لوازمی دارد که از ذاتیتش برمیخیزد و بوسیله همین‌ها از غیر خودش -یعنی عرضیات- تمایز پیدا میکند.

• نکته: کل این بحث -یعنی تمیز بین ذاتی و عرضی- در فضای اثبات صورت میگیرد. یعنی در مقام اثبات بوسیله این چند ملاک میتوانیم بین ذاتی و عرضی، فرق بگذاریم. البته نمیگوییم ریشه در مقام ثبوت ندارد.

### ملاک اول:

ذاتی شیء، بین الثبوت برای شیء است. مثلاً اگر گفتیم ناطق ذاتی انسان است بدین معناست که حمل او بر انسان ضروری و بدیهی است و نیاز به کسب و نظر و استدلال ندارد در حالیکه ثبوت عرضی‌ها برای موضوعاتشان بدیهی نیاز به استدلال و نظر دارد و بدیهی نیست.

### • یک اشکال و دفع آن:

برخی گفته‌اند ملاک اول بوسیله لازم بین<sup>۶</sup> نقض میشود زیرا ثبوت اعراض لازم بین برای موضوعاتشان بدیهی است. برخی دیگر نیز گفته‌اند این اشکال، وارد است منتها در کیفیت بداهت، تفاوت‌هایی وجود دارد.

در پاسخ به این اشکال بنظر میرسد باید گفت: وقتی برای تمیز، ملاکی ارائه میشود حتماً ضروری نیست که ملاک مد نظر برای تمیز شیء از تمام ماسوایش کفایت کند. برای شناسایی یک چیز میتوان در چند مرحله عمل کرد. خب ملاک اول، دست کم موجب تمیز ذاتی از بسیاری از اعراض که میشود. به بیان دیگر چرا باید با کشف مورد نقض، ملاک اول را بکلی دور بیندازیم؟

### • اشکالی دیگر:

اشکال جدی‌تری که باید مطرح میشد این است که «چه کسی گفته است ثبوت ذاتی برای ذات، بدیهی است؟» زیرا خیلی از چیزها هستند که کشف ذاتیات آنها بدیهی که هیچ، جزو نظری‌ترین نظریات است. چنانچه خود فلاسفه گفتند که کشف ذاتیات اشیاء اگر نگوئیم محال است بسیار سخت است و لذا برای تعریف اشیاء، دائماً متوسل به اموری غیر از ذاتیات میشویم.

<sup>۵</sup> استاد فرمودند: نمیگوییم با این سخن بحث تمام شده است بلکه مرادمان از این تفاسیر و نقدها این بود که این عبارت، محل بحث و گفتگو است. آنچه مهم است این است که بدانیم ملاصداً با این سخن نمیخواهد بگوید: دیگر محمول بالضمیمه نداریم.

<sup>۶</sup> عرضی بر دو قسم است: ۱- لازم؛ ۲- مفارق. عرضی‌های لازم خودشان دو دسته‌اند: ۱- بین؛ ۲- غیر بین.

ممکن است کسی بگوید منظور حکما از بدیهی الثبوت بودن ذاتی برای ذات، پس از کشف ذاتی است؛ در جواب میگوییم: پس از کشف که همه چیز بدیهی و بین میشوند.

### و هی کونه ضروری الثبوت لذی الذاتی لضرورة ثبوت الشیء لنفسه

ذاتی برای ذات، بدیهی و ضروری الثبوت است؛ امور ذاتی نیاز به واسطه در اثبات ندارند. زیرا ثبوت ذاتیات شیء برای شیء از باب ثبوت شیء برای خودش میباشد و ثبوت شیء برای خودش امری ضروری و بدیهی است. هر چیزی خودش خودش است.

• از اینکه فرمود «ضروری الثبوت»، برداشت نشود که بحث در مقام ثبوت است. مراد این است که در مقام اثبات، بدیهی الثبوت است.

• پس دقت دارید که هر چیزی خودش خودش است مثلاً «انسان انسان است» بدیهی است اما اینکه انسان حیوان است یا ناطق است چه کسی گفته که بدیهی است؟ البته انسان حیوان ناطق است را اینقدر گفته ایم که گمان میکنیم بدیهی است اما وقتی اشیاء دیگر را بررسی میکنیم واقعاً نمیتوان گفت که ذاتیات، بدیهی الثبوت برای ذات هستند.

### **ملاک دوم:**

ذاتی، معلل نیست به علتی غیر از علت ذات؛ اما کل عرضی معلل، یعنی عرضی قطعاً علتی غیر از علت ذات میخواهد.

### **اشکال:**

بسیاری از اعراض هستند که جعل تألیفی ندارند یعنی علتی جداگانه نمیخواهند و با همان جعل بسیط ذات، آن‌ها هم متحقق میشوند مانند محمول‌ها من صمیمه. خصوصاً اگر طبق آن تفسیر نادرست بگوییم که تمام اعراض، محمول من صمیمه جوهر هستند.

پاسخ این اشکال -چنانچه برخی فرموده‌اند- این است که: ذاتی عین خود ذات است فلذا همان علتی که در مقام تکوین و ثبوت، ذات را متحقق میکند با همین کارش، ذاتیات را متحقق کرده است. اما این علت، بنحو مستقیم، علت عرضی نیست. علت عرضی، ماهیتی است که آن علت اولیه پدید آورده است. یعنی علت آمده و ذات را پدید آورده است؛ و سپس ذات، علت تحقق عرضی شده است.

مثلاً درباره امکان -که یک عرض تحلیلی- میگوییم: جاعل، یک وجود را جعل میکند، این وجود، یک بروز ماهوی دارد یعنی ماهیت، عرض ذاتی وجود مجعول است و وجود یک نحو علیتی [=علیت تحلیلی] نسبت به ماهیت دارد؛ آنگاه این ماهیت نیز علیت تحلیلی نسبت به امکان خودش دارد.

در هر حال بنظر میرسد ملاک دوم، ملاک بدی نباشد.

و کونه غنیا عن السبب، فالسبب الموجد لذی الذاتی هو السبب الموجد للذاتی لمكان العینیه

ذاتی بی‌نیاز از علت و سبب است برخلاف عرضی؛ زیرا همان علتِ موجدِ ای که ذات را جعل میکند همو ذاتی را نیز می‌آفریند زیرا ذات و ذاتی عین یکدیگرند. به بیان دیگر ذاتی نیازمند آفرینشی جدا از آفرینش موضوع خود نیست، همان علتی که انسان را می‌آفریند، با همان آفرینش، ناطق را نیز ایجاد میکند.